

آلکس هونولد جوان سی و چندساله امریکایی است که ده سال تمام از زندگی خود را در یک ون گذرانده، و به گشت و گذار در کوه و دشت پرداخته و از تخته سنگ ها و کوه ها بالا رفته چرا که از همان کودکی عاشق صخره نوردی بوده و هفت سال تمام از ۲۷ تا ۳۴ سالگی هر روز به پای صخره بزرگ ال کاپیتان در پارک طبیعی یوسماییت در امریکا می آمده و به این صخره صاف و بی اندازه ترسناک که یگراست تا ارتفاع هزار متری بالا رفته نگاه می کرده و می گفته که آیا امسال آن سالی است که او با دست خالی و بدون طناب از این صخره بالا برود و هر سال به خود می گفته که «نه، هنوز وقت آن نرسیده و هنوز آماده نیستم» تا وقتی که بارها و بارها با طناب از صخره بالا رفته و همه برآمدگی ها و زبری های سانتی متری و تمام جزئیات بافت نقطه به نقطه مسیر صعود از این صخره را به ذهن سپرده و کاملاً آن ها را در اعماق جانش درونی کرده تا سرانجام آن روز طلایی با آفتاب روشن یعنی روز سوم ژوئن سال ۲۰۱۷ از راه رسیده است. روزی که او تصمیم گرفته صعود تاریخی خود را از این صخره عظیم و ترسناک انجام دهد. همسرش صبح زود ون را ترک کرده که این صعود دلهره آور را از نزدیک نبیند ولی دوستانش که همه صخره نورد و فیلم بردارهای حرفه ای هستند قرار است از صعود هراسناک او فیلمبرداری کنند اما نه آنقدر از نزدیک که خلوت و تمرکز فوق بشری او را به هم بزنند، چرا که یک اشتباه چند میلی متری در جای دست ها و پاها

یک سر خوردن کوچک، یک اشتباه در محاسبه فشار روی دست یا پا می تواند به سقوط حتمی و تکه تکه شدن او بینجامد، دوستانش که با طناب صعود می کنند و از بالا و از همه جهات از او فیلم و عکس می گیرند نیز باید بر هر نوع دلهره و اضطراب و هیجان خود غلبه کنند و حتی در سخت ترین لحظات نیز نفس ها را در سینه حبس کنند چرا که حتی یک صدای کوچک، یک اشتباه ناچیز از سوی آنها ممکن است تمرکز آلکس را بر هم بزند، یا خرده سنگ ها را بر سر و روی او بریزد و این بارش چنان باشد که او را که تنها با نیروی انگشتانش به صخره بسته شده صدها متر به پایین پرتاب کرده و خرد کند. در آن روز سوم ژوئن ۲۰۱۷ آلکس هونولد، جوان سی و چهارساله امریکایی اولین قدم هایش را در تاریک روشن صبح به سوی صخره عظیم ال کاپیتان بر می دارد در حالیکه تنها

وسیله ای که با خود دارد قوطی پر از گچی است که به پشت خود بسته که هر ازچندی دستانش را به آن آغشته کند. او مصمم است که این بار از این صخره که قبلاً بارها صخره نوردان جوان دیگری را به کام مرگ فرستاده صعود کند چرا که ده سال تمام است که این صخره او را به مبارزه دعوت می کند و او ارزوی جز پیروزی در این مبارزه ندارد. ده سال تمام هر روز به این صخره نگاه کردن و سنجیدن و تلاش کردن و تمرین کردن سرانجام در این روز به نتیجه می رسد و او موفق می شود که این صخره نوردی کاملاً عمودی را به مسافت یک کیلومتر آنهم با دستان خالی و تنها به کمک اراده و انضباطی خلل ناپذیر به پایان ببرد. صعودی که حتی نگاه کردن به فیلم مستندی که از آن ساخته شده اعصاب پولادین می خواهد چرا که این صعود هراسناک مبارزه آگاهانه و لحظه به لحظه با قعطیت مرگ است که سه ساعت و پنجاه و شش دقیقه تمام در آن پایین در کنار صخره های این کوه بلند به انتظار نشست و سرانجام از زندگی و اراده شکست خورده، تسلیم شده و به راه خود رفته است. در آن روز سوم ژوئن ۲۰۱۷ و در جوان سی و چهارساله ای که هزاران فرسنگ از ما دور است و به کلی با فرهنگ ما نیز بیگانه است الگویی جاودانه وجود دارد، هم برای کسانی که در ارزوی انجام کارهای بزرگ هستند و هم برای کسانی که می خواهند کارهای کوچک و روزمره خود را درست و دقیق انجام دهند، کارهایی مثل آرایه یک درس خوب، نوشتن یک مقاله با ارزش یا ایراد یک سخنرانی بی نقص.